

نظریه تلفیقی هابرماس

کلیه ایرج سهرابی / کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه پیام‌نور

meskafi@yahoo.com

مریم اسکافی / استادیار جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی گناباد

دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۳ - پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۱۵

چکیده

نظریه هابرماس بسیار گسترده و چندوجهی است. این نظریه در واقع بازسازی و تکمیل نظریات اندیشمندان کلاسیک و معاصر است. او از جامعه‌شناسان بسیاری ایده گرفته و در نظریه خود استفاده کرده است. همچنین رد پای نظریه‌پردازان، فیلسوفان و روان‌شناسان پرشماری را می‌توان در اندیشه‌های هابرماس مشاهده کرد. مطالعه کتاب‌ها و مقالات فراوان هابرماس و آثاری که درباره این جامعه‌شناس مشهور نوشته شده، نشان می‌دهد که مفاهیم اساسی نظریات وی بر اساس نظریات اندیشمندان کلاسیکی چون ماکس وبر، امیل دورکیم، کارل مارکس و نظریات مکتب فرانکفورت و مکتب انتقادی بنا شده است. در این مقاله به چگونگی استفاده هابرماس از نظریات دو نظریه‌پرداز مشهور، یعنی وبر و مارکس، و در نهایت نظریه تلفیقی وی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: نظریه تلفیقی، هابرماس، مکتب فرانکفورت، مکتب انتقادی.

مقدمه

پیش از ورود به بحث نظریات هابرماس، نخست پرسش‌هایی را که به ذهن هابرماس خطور کرده است و در اندیشه خود در پی پاسخ‌گویی به آنها بوده است مطرح می‌کنیم و سپس به بیان نظریات وی در پاسخ به این پرسش‌ها می‌پردازیم.

۱. هابرماس در بازسازی نظریه انتقادی (پرسش‌های الف و ب)، عقلانیت و کنش‌ویر (پرسش ج) و مارکس (پرسش‌های د و ه) می‌خواهد به این سؤالات پاسخ دهد:

الف) نظریه اجتماعی چگونه می‌تواند از عقب‌نشینی به سمت ذهنی‌گرایی نظریه‌پردازان انتقادی اولیه اجتناب کند؟

ب) نظریه اجتماعی چگونه می‌تواند نظریه‌ای را ایجاد کند که نیروهای تولید مادی و سازمان سیاسی را با نیروهای میان‌ذهنی در بین افراد آگاه و متفکر به نحوی آشتی دهد؟

ج) نظریه اجتماعی چگونه می‌تواند با تحلیل تاریخی ماکس وبر از عقلانیت به شیوه‌ای روبه‌رو شود که اهداف رهایی‌بخش مارکس را در کانون نظریه حفظ کند؟

د) نظریه اجتماعی چگونه می‌تواند ایده‌هایی ایجاد کند که طرح رهایی‌بخش کارل مارکس را زنده نگاه دارند؟

ه) این نظریه چگونه می‌تواند همزمان نارسایی تجربی پیش‌بینی‌های او برای جوامع سرمایه‌داری پیشرفته را نشان دهد؟

سرچشمه نظریات هابرماس از نقد او از علم و طبقه‌بندی علوم آغاز می‌شود. هابرماس در منطق علوم اجتماعی و دانش و منفعت انسانی در تلاش برای ایجاد چارچوبی برای نظریه انتقادی، نظام‌های دانش را تحلیل می‌کند. در واقع می‌توان گفت هابرماس با استفاده از نقد، معرفت را به کنش ارتباط می‌دهد و مفهوم تعامل را به آن افزوده است. «هابرماس در واقع قصد دارد با تأکید بر علایق رهایی‌بخش معطوف به شناخت با دو سنتی که می‌توان آنها را سنت خردستیزی رمانتیک و علم‌گرایی پوزیتیویستی نامید، مقابله کند» (اباذری، ۱۳۷۵، ص ۵۶). هابرماس با افزودن مقوله تعامل بر آن شد که نشان دهد مارکس به دلیل توجه یک‌سویه به مقوله «روابط تولیدی» نتوانسته است اهمیت سلطه را در این عرصه درک کند. از آنجاکه حیطة تعامل بر اساس زبان و نماد بر ساخته می‌شود، نقد سلطه از دید هابرماس به طور عمده عبارت است از نقد ارتباط مخدوش و فقدان خودآگاهی و نقش رسانه‌های محرک یا زر و زور در جامعه‌پذیری (همان، ص ۵۷). بدین ترتیب مقاله به ۳ بخش تقسیم شده است: ۱. بازسازی نظریه مارکس، ۲. بازسازی نظریه وبر، ۳. نقد دیدگاه‌های برماس.

۱. بازسازی نظریه مارکس

در غرب امروز سه تفسیر متفاوت از مارکس وجود دارد:

اول) جریان مارکسیسم ارتدوکس و ضد فلسفی که ماتریالیسم تاریخی را همچنان در صورت ظاهری می‌پذیرد؛

دوم) جریان مارکسیستی نوارتدوکسی یا علمی فرانسوی که جریان مزبور تا حد بسیاری در آن حل شده است؛

سوم) جریانی که گاه انسان‌گرایانه خوانده می‌شود؛ زیرا نظرات مارکس را در قالب سنت آلمانی خود او و بیشتر به لحاظ فلسفی و از طریق رسوبات نظرات هگل و به شیوه‌ای که به ایده‌ها در تاریخ نقشی به مراتب مهم‌تر می‌دهد، تعبیر می‌کند (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۲۹).

بازسازی نظریه مارکس توسط هابرماس آشکارا به جریان سوم تعلق دارد. او دو گونه دیگر را عمل‌گرا می‌داند؛ چون آنها به تاریخی پوزیتیویستی یا یک نظریه اقتصادی پوزیتیویستی و یا هر دو متکی‌اند. مارکسیسم هابرماس، محتاط، آزمایشی و خودانتقادی است (همان). بازسازی هابرماس تا آن حد که به واقعیت‌های سرمایه‌داری پیشرفته معاصر می‌پردازد، به دو بنیان مارکسیسم ارتدوکس و علمی، یعنی نظریه ارزش کار و به همراه آن، مفهوم طبقه توجهی ندارد. هابرماس به دو عنصر اساسی در بازسازی ماتریالیسم تاریخی مارکس اشاره دارد. وی می‌خواهد ساختار بین‌الذهانی و غایت‌گرای بازآفرینی اجتماعی را در یک چشم‌انداز طولانی تاریخی قرار دهد و به وسیله آن کاهش‌گرایی اقتصادی مارکس را تصحیح کند. نمی‌توان تاریخ جامعه بشری را به نحوی تنگ‌نظرانه در یک پیشرفت جبری اقتصادی محصور دانست که شامل پنج مرحله شیوه تولید متفاوت: شکارگری-گردآوری غذا، شیوه تولید آسیایی، شیوه تولید فئودالی، شیوه سرمایه‌داری و سپس شیوه کمونیستی یا پس‌سرمایه‌داری می‌شود. این زمینه مناسبی برای نظریه اجتماعی انتقادی خود مارکس نیست؛ زیرا این امر به معنای معطوف کردن تبیین به گذشته، از خارج سرمایه‌داری است که می‌کوشیم آن را نه به شیوه‌ای غلط به عنوان یک پدیده خاص و به لحاظ تاریخی گذرا درک کنیم (همان، ص ۳۱). عنصر دوم، تعریف مجدد نیروهای تولید است که عبارت‌اند از تکنولوژی و دانش ابزاری به لحاظ تکنولوژی سودمند. در اینجا بازسازی هابرماس از نظرات مارکس تلاشی است در جهت تثبیت اهمیت حیاتی دانش در تاریخ و گنجانیدن نظریه‌ای در باب فرهنگ در میراث مارکسیستی که به نحوی پوزیتیویستی در حد فرایندهای اقتصادی تنزل نیافته باشد (همان). هابرماس مارکسیست ارتدوکس را از باور خام سده ۱۹ به نیروی محض قدرت فی‌نفسه ابزار تولید به‌مثابه

نیرویی مستقل در توسعه انسانی تصفیه می‌کند. شناختی روشن از نیروهای تولید، یعنی رشد درونزای دانش انسانی. از اینجا بود که هابرماس برای این بازسازی به عقلانیت وبر متوسل شد.

۲. بازسازی نظریه وبر

۱-۲. بازسازی مفهوم عقلانیت وبر

نظریه کنش ارتباطی هابرماس، در واقع بازسازی مفهوم عقلانیت و کنش وبر است که در آن کوشیده است اشکالات آن را برطرف کند و با اضافه و حذف کردن برخی موارد، آن را به نظریه‌ای غنی تحت عنوان نظریه کنش ارتباطی تبدیل کند. هابرماس در کتاب *خرد و عقلانی شدن* خود با مباحثی دشوار و ارزنده نشان می‌دهد که «عقلانیت ارتباطی» همان معیار هنجاری نهفته‌ای است که در ورای نظر وبر به هنگام محکوم کردن ظاهراً خونسردانه و در عین حال، پرشور و مأیوسانه «فلس آهین» سرمایه‌داری جدید قرار دارد (پیوزی، ۱۳۷۸، ص ۳۳).

به نظر هابرماس، وبر با معنا به عنوان مفهوم بنیادی نظریه کنش آغاز می‌کند. بنابراین رفتار انسانی را در جایی کنش می‌بیند که در ذهن کنشگر معنا دارد. بنابراین همان‌طور که در مفهوم تفهم وبر نیز مشاهده می‌شود، مشخص است که وبر در اینجا صحبتی از رسانه زبان نمی‌کند و بیشتر به نیت و عقیده فاعل توجه دارد؛ یعنی او از همین ابتدا از کنش ارتباطی جدا می‌شود. با توجه به اینکه مفهوم مورد توجه هابرماس، گفت‌وگو و کنش زبانی است، به‌صراحت مشخص است که این نوع کنش بین دو فاعل صورت می‌گیرد و گفت‌وگو برای حصول به تفاهم و توافق است؛ درحالی‌که در نظریه کنش وبر، فعالیت یک فاعل یا کنشگر به‌تنهایی مطالعه می‌شود، نه به صورت یک ارتباط زبانی دوطرفه. پس در تقسیم‌بندی کنش، وبر از کنش غایتمند آغاز می‌کند و به «معنای ذهنی»، یعنی همان قصد و نیت، که ممکن است فایده‌گرایانه، ارزش‌گرایانه و یا عاطفی باشد، می‌رسد. بنابراین با توجه به این نیت، کنش ارتباطی در مدل وبر جای ندارد. البته وبر در بحث از کنش اجتماعی، اشاراتی به کنشگر دیگر نیز دارد، ولی نه به آن معنایی که هابرماس می‌گوید؛ به این معنا که او می‌کوشد انواع کنش خود را با ویژگی‌های مختلف مدل‌بندی کند تا به نظریه کنش برسد. یکی از این خصوصیات، در نظر گرفتن رفتار کنشگر یا فاعل دیگر است و دیگر سمت‌گیری‌های متقابل از جانب کنشگران دیگر. او در کتاب *اقتصاد و جامعه* خود، کنش اجتماعی را کنشی تعریف می‌کند که به سوی فرد دیگری جهت‌گیری شده باشد و از سوی دیگر رفتار دیگران نیز باید مدنظر کنشگر قرار بگیرد. از این جهت از مفهوم «انواع مناسبات بازنگرانه و انعکاس در سمت‌گیری‌های کنش» (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۳۴) استفاده می‌کند که به صورت

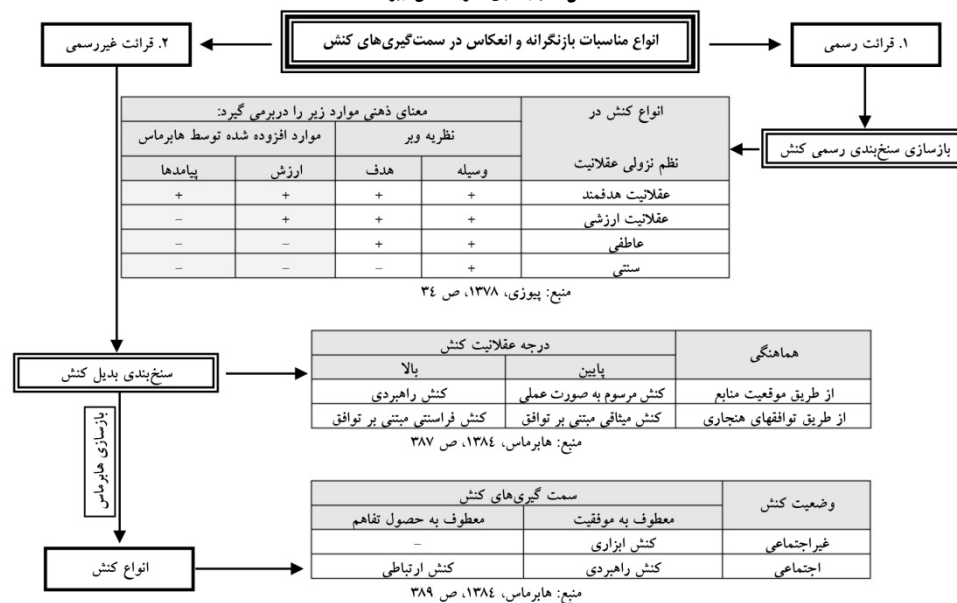
شکل شماره ۱ همراه با بازسازی هابرماس طراحی شده است. وی در توضیح سنخ‌بندی رسمی کنش خود، از کنش غایتمند عقلانی آغاز می‌کند و چنین بیان می‌دارد:

کنش اجتماعی، مثل هر کنش دیگری به ترتیب زیر معین می‌شود:

۱. به صورت غایتمند عقلانی از طریق انتظارات در مورد رفتار ابژه در جهان بیرون و در مورد سایر مردم که این انتظارات را به عنوان «شرایط» یا به عنوان «وسایلی» برای هدف‌های خود به کار می‌برند. اهدافی که بر مبنای معیار موفقیت سنجش می‌شوند و به صورت عقلانی پیگیری می‌گردند؛
۲. کنش ارزشی از طریق باور خودآگاه به ارزشمند بودن شیوه‌های معینی از رفتار بدون هر شرط و صرفاً به خاطر ارزش فی‌نفسه و ذاتی آنها، مستقل از هر انتظار موفقیت؛
۳. کنش عاطفی و به‌ویژه احساسی از طریق عرضه تأثرات و حالت‌های احساسی؛
۴. کنش سنتی از طریق عادت به کردارهای دارای سابقه طولانی (همان، ص ۳۸۵).

وبر در واقع نظریه کنش خود را تا اینجا براساس اصل اول جامعه‌شناسی نظری، یعنی اصل «راه‌ها و اهداف» طرح‌ریزی می‌کند که در هر کنش، کنشگران از طریق شیوه‌ها و راه‌های خاص به اهداف تعیین شده راه می‌یابند؛ درحالی‌که هابرماس با استفاده از نظریه شلوخر، این سنخ‌بندی را به صورت شکل شماره ۱ بازسازی کرده است. یک کنشگر هنگامی به شیوه غایتمند عقلانی عمل کرده است که اهداف را از افق ارزش‌هایی که به‌روشنی تجزیه و تحلیل شده است برگزیند و وسایل مناسب را با ملاحظه به نتایج برای نیل به آنها به کار گیرد (همان).

شکل ۱. بازسازی نظریه کنش وبر



در واقع هابرماس علاوه بر راه‌ها و اهداف، دو مقوله ارزش‌ها و پیامدها را نیز در هر نوع کنش لحاظ می‌کند. او در این زمینه معتقد است دامنه عمل کنشگر در تقسیم‌بندی و تعریف کنش وبر، تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود و بنابراین معنای ذهنی مورد نظر وی از بین می‌رود و در نتیجه، دیگر خبری از کنش عقلانی نیست؛ زیرا به ترتیب از کنش عقلانی که حرکت کنیم به کنش سنتی می‌رسیم که در آن معنای ذهنی خاصی در نظر کنشگر وجود ندارد. جدول بازسازی شده سنخ‌بندی رسمی کنش، به‌خوبی با علامت مثبت و منفی حضور و عدم حضور هر یک از موارد چهارگانه را در هر کنش به ترتیب نشان می‌دهد. حتی می‌بینیم که در کنش سنتی، هدف نیز وجود ندارد. در واقع می‌توان چنین نتیجه گرفت که وبر ارزش‌چندانی برای کنش ارزشی یا اخلاقی قایل نیست و همه چیز را در عقلانیت ابزاری خلاصه کرده است.

در بخش مناسبات غیررسمی، وبر به وجوه دیگر عقلانیت کنش و در رابطه اجتماعی با فرد یا کنشگر دیگر اشاره می‌کند. وی درباره اینکه یک رابطه اجتماعی متکی به موقعیت منافع است، یا توافق‌های هنجاری نیز لازم است، جدول مربوط به سنخ‌بندی بدیل کنش را در شکل ۱ ارائه داده است. هابرماس به این دسته‌بندی نیز ایراد وارد می‌کند و معتقد است کنش‌های متقابل اجتماعی مبتنی بر موقعیت منافع تا مکمل بودن منافع، فقط به صورت رسم و عادت، که به صورت تدریجی پذیرفته شده، ظاهر نمی‌شود؛ بلکه بسیاری از رفتارهای عقلانی را نیز می‌تواند دربر گیرد. به همین ترتیب تعاملات مبتنی بر وفاق هنجاری، فقط به شکل کنش‌های مبتنی بر سنت و میثاق نیست. بسیاری از هنجارهای قضایی به تصمیم‌سازی عقلانی برمی‌گردد. آنچه در این مدل بیشتر مورد توجه هابرماس است، این است که وبر معتقد نیست که توافقات هنجاری از دل گفت‌وگو و کنش زبانی حاصل می‌شود.

۲-۲. بازسازی مفهوم کنش وبر

بنابراین هابرماس این دسته‌بندی وبر را بازسازی کرده است و انواع کنش بازسازی‌شده خود را چنین تعریف می‌کند:

کنش غایتمند عقلانی: کنشگر، با توجه به مقاصد خود، هدفی دارد که وسایلی را برای حصول می‌طلبد و نتایج قابل پیش‌بینی دیگری را به‌منزله شرایط ثانوی موفقیت خود در نظر می‌گیرد. آثار کنش هم شامل نتایج کنش (پیش‌بینی‌شده توسط کنشگر) و هم آثار جانبی کنش (پیش‌بینی‌نشده توسط کنشگر) است. بنابراین:

کنش ابزاری: وقتی کنش را بر اساس استفاده از قواعد فنی کنش در نظر بگیریم و کارآمدی آن را در مجموعه‌ای از شرایط و حوادث پیچیده ارزیابی کنیم، از نوع ابزاری است؛
کنش راهبردی: وقتی کنش را براساس استفاده از قواعد انتخاب عقلانی در نظر بگیریم و کارآمدی آن را در اثرگذاری بر تصمیم‌های حریفِ عاقلِ دیگر ارزیابی کنیم، از نوع راهبردی است.
کنش‌های ابزاری می‌توانند به تعاملات اجتماعی دیگری مانند «عناصر مربوط به وظایف» در یک نقش اجتماعی بیونند؛ اما کنش‌های راهبردی، به‌خودی‌خود کنش‌های اجتماعی هستند. در مقابل اینها هابرماس از کنش ارتباطی سخن می‌گوید؛

کنش ارتباطی: وقتی که کنش‌های کنشگران نه از طریق محاسبات خودخواهانه موفقیت بلکه از طریق عمل حصول تفاهم هماهنگ می‌شود، از نوع ارتباطی است. در این نوع، کنش‌ها در ابتدا به سمت موفقیت‌های فردی جهت‌گیری نمی‌شوند، بلکه اهداف فردی کنشگران تحت شرایطی دنبال می‌شوند که بتوانند نقشه‌های کنش خود را بر مبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند. از این جهت مذاکره درباره تعاریف وضعیت از عناصر اصلی کار تأویلی است که برای کنش اجتماعی لازم است (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰).

۳-۲. کنش ارتباطی هابرماس

در بازسازی این نظریه، هابرماس علاوه بر دو نوع سنخ‌بندی رسمی و بدیلی که وبر برای کنش شناسایی می‌کند، وجه سوم را نیز در نظر می‌گیرد که در آن سمت‌گیری به سوی موفقیت، در مقابل سمت‌گیری به سوی حصول تفاهم قرار می‌گیرد. در واقع هابرماس در بازسازی سنخ‌بندی بدیل کنش، نمی‌خواهد فقط کنش‌ها را از دو جنبه راهبردی (تأثیر و تأثر متقابل حریفان به شیوه عقلانی غایتمند) و ارتباطی (حصول تفاهم در میان اعضاء در زیست جهان) بررسی کند؛ بلکه در این دسته‌بندی، مبنای تمایز در کنش اجتماعی را مطرح می‌سازد؛ یعنی می‌خواهد بداند کنشگران در این نوع کنش‌ها، به دنبال موفقیت فردی خود یا حصول تفاهم هستند، که در شرایط مناسب این دو نوع از نگرش (معطوف به موفقیت یا حصول تفاهم) باید بر مبنای معرفت‌شهودی کنشگران قابل تشخیص باشد (همان، ص ۳۹۲).

۱-۳-۲. انواع کنش ارتباطی هابرماس

کنش ارتباطی خود به سه نوع هنجاری، نمایشی و گفتاری تقسیم می‌شود. در بین این سه دسته، اعمال گفتاری منوط به حضور گوینده و شنونده هستند؛ بنابراین می‌توانیم دسته‌بندی‌هایی را نیز

در نوع عمل گفتاری در نظر بگیریم که می‌توانند از سه وجه دعوی اعتبار یعنی صداقت، درستی و صدق مورد نقد قرار گیرند. این اعمال گفتاری دربردارنده سه دسته توصیفی (شامل جمله‌های ساده)، تنظیمی (جمله‌های ساده امری یا قصدی) و بازنمودی (جمله‌های ساده تجربی به صورت اول شخص) هستند.

با توجه به نظر سرل (۱۹۹۹)، مقاصد ارتباطی اعمال گفتاری از طریق شناسایی بین اذهانی دعاوی قدرت یا دعاوی اعتبار به دست می‌آید و همچنین علاوه بر این، درستی هنجاری و صداقت ذهنی را به‌منزله دعاوی اعتبار، هم‌تراز دعاوی صدق قرار می‌دهیم و آنها را نیز برحسب روابط کنشگر-جهان تفسیر می‌کنیم. این تجدیدنظر به طبقه‌بندی اعمال گفتاری خاص در ستون دوم به چهار دسته در جدول زیر منتهی می‌شود:

با امری‌ها گوینده به یک وضعیت مطلوب در جهان عینی ارجاع می‌دهد، و البته به شکلی که میل دارد شنونده را به پدیدآوردن آن وضعیت وامی‌دارد. امری‌ها را تنها از این دیدگاه می‌توان نقد کرد که آیا کنش خواسته‌شده را می‌توان انجام داد (با شرایط برآورده شدن آن)؟ در هر حال، رد کردن امری‌ها معمولاً به معنای رد کردن دعوی قدرت است؛ این امتناع متکی بر نقد نیست، بلکه خود یک ابراز اراده است.

با اعمال گفتاری اظهاری، گوینده به چیزی در جهان عینی ارجاع می‌دهد به وجهی که مایل است واقعیتی را معرفی کند. انکار چنین گفتاری به معنای آن است که شنونده با دعوی اعتبار که گوینده طرح کرده است، مخالفت دارد.

با اعمال گفتاری تنظیمی، گوینده به چیزی در دنیای اجتماعی مشترک ارجاع می‌دهد؛ به نحوی که مایل است رابطه‌ای بین شخصی را ایجاد کند که مشروع شمرده می‌شود. نفی چنین گفتاری به معنای آن است که شنونده با درستی هنجاری دعوی گوینده در مورد کنش خود (یا درستی هنجار زیرین آن) مخالف است.

با اعمال گفتاری بازنمودی، گوینده به چیزی در جهان عینی ارجاع می‌دهد؛ و به صورتی که مایل است تجارب خود را برای جمع آشکار کند. انکار چنین گفتاری به این معناست که شنونده دعوی صداقتی را که گوینده برای دعوی خود طرح کرده است، مورد تردید قرار دهد (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۳۷).

در طبقه‌بندی هابرماس از اعمال گفتاری، سه نوع خالص (محدود) از کنش ارتباطی (گفت‌وشنودها)، کنش مبتنی بر نظم هنجاری و کنش نمایشی ارائه می‌شود و در صورتی که رابطه درونی کنش راهبردی را با اعمال تأثیری و امری نیز در نظر بگیریم، به طبقه‌بندی زیر از هم‌کنشی‌های مبتنی بر میانجی‌زبان می‌رسیم:

جدول ۱. انواع هم‌کنشی‌های مبتنی بر میانجی‌زبان در شکل خالص

وجهی-صوری-عملی					انواع کنش
کارویژه گفتار	سمت‌گیری‌های کنش	نگرش‌های بنیادی	دعاوی اعتبار	رابطه با جهان	
تأثیر بر طرف مقابل	معطوف به موفقیت	عینیت‌بخشی	کارآمدی	جهان عینی	کنش راهبردی
ارائه واقعیات برونی	معطوف به حصول تفاهم	عینیت‌بخشی	صدق	جهان عینی	گفت‌وشنودها (اعمال گفتاری توصیفی)
ایجاد روابط بین‌شخصی	معطوف به حصول تفاهم	هنجاری	درستی	جهان اجتماعی	کنش مبتنی بر نظم هنجاری
خودبازنمایی	معطوف به حصول	بازنمودی	صداقت	جهان ذهنی	کنش نمایش‌پردازانه

منبع: هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۴۰

این چهار نوع کنش با پیش‌فرض انواع متفاوت جهان‌هاست. یعنی هر کنش به سمت جنبه متفاوتی از جهان جهت‌گیری شده است که می‌تواند به صورت زیر تقسیم‌بندی شود:

۱. جهان عینی یا خارجی که شامل اشیای قابل تغییرپذیر است و کنش غایی معمولاً به آن می‌پردازد؛

۲. جهان اجتماعی که شامل هنجارها، ارزش‌ها و دیگر انتظارات اجتماعی سازمان‌یافته است و کنش هنجاری تنظیم‌شده به سوی آن جهت‌گیری می‌شود؛

۳. جهان ذهنی که شامل تجربیات است و کنش نمایشی در آن خود را نشان می‌دهد.

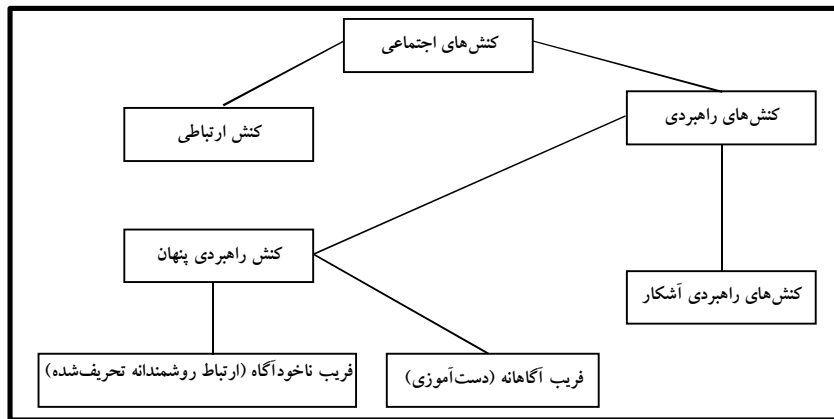
با این حال تنها در کنش ارتباطی است که در واقع کنشگران با هم به‌منزله گویندگان و شنوندگان در موقعیت‌های مختلف به طور هم‌زمان با هر سه جهان عینی، ذهنی و اجتماعی سروکار دارند. بنابراین از نظر هابرماس کنش ارتباطی عقلانی‌ترین کنش است و حتی مهم‌تر از کنش‌های گفتاری و مقدم بر آنهاست؛ زیرا در واقع کنش‌های گفتاری یا اعمال گفتاری و انواع آن اجزایی از کنش ارتباطی محسوب می‌شوند. تنها در کنش ارتباطی است که سه دعوی اعتبار یعنی، صدق، صداقت و درستی به چالش کشیده می‌شوند. اگر یک ادعای اعتبار پذیرفته نشود در تلاش برای رسیدن به تفاهم، بدون متوسل شدن به اقتدار و زور، این ادعا کانون مباحثه و مذاکره قرار می‌گیرد.

۲-۳-۲. ارتباط تحریف‌نشده

یکی دیگر از مفاهیم مهم در این مبحث، ارتباطات روشمندانه تحریف شده است. او در کاربردشناسی صوری کنش ارتباطی معتقد است آسیب‌های ارتباطی ناشی از تخلیط بین کنش‌های

معطوف به حصول تفاهم و کنش‌های معطوف به موفقیت است. در وضعیت‌های کنش‌های راهبردی پنهان، دست‌کم یکی از طرفین با سمت‌گیری به سوی موفقیت عمل می‌کند؛ اما دیگری را در این تصور نگاه می‌دارد که با تمام پیش‌فرض‌های کنش ارتباطی همراهی دارد. این امر از جمله دست‌آموزی‌هایی دیده می‌شود که در اعمال تأثیری از آن یاد می‌شود. از سوی دیگر، نوع واپس‌زنی مجادلات درونی (در سازوکار دفاعی) تجربه دیگری است که نوع دیگری از آشفتگی ارتباطی را هم در سطح روان فرد و هم در مناسبات بین شخصی بازمی‌تاباند. در این‌گونه موارد دست‌کم یکی از طرفین خود را درباره این واقعیت فریب می‌دهد که با گرایش معطوف به پیروزی عمل می‌کند و تنها در ظاهر به کنش ارتباطی معطوف است (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۴۵). از نظر وی، سلطه نیز می‌تواند ارتباط را تحریف کند. او بر ویژگی بین‌الذهانی بودن این نوع ارتباط تأکید فراوان دارد. جای ارتباط تحریف‌شده را به نحو نظام‌مند در چارچوب نظریه کنش ارتباطی می‌توان در شکل زیر مشاهده کرد:

شکل ۲. کنش‌های اجتماعی و ارتباط تحریف‌شده (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۴۵)



نظریه کنش ارتباطی می‌تواند نارسایی‌هایی را که در نظریه کنش وبر دیدیم برطرف کند؛ زیرا این نظریه بر عقلانیت غایت‌مند به‌منزله تنها وجهی که تحت آن می‌توان کنش را نقد و اصلاح کرد محدود نمی‌ماند (همان، ص ۴۴۶-۴۴۵).

۲-۳-۳. وجوه عقلانیت کنش

بنابراین هابرماس جهت تکمیل بحث خود و بازسازی عقلانیت وبر به وجوه عقلانیت کنش در جدول ۲ اشاره می‌کند. چنانچه در این جدول آمده است، چهار نوع کنش از نظر هابرماس قابل تعریف است که بر

جدول ۲. وجوه عقلانیت کنش

انواع کنش	انواع معرفت	انواع معرفت تبلور یافته	اشکال استدلال	الگوهای معرفت منتقل شده
کنش فناورانه: ابزاری-راهبردی (کنش غایتمند)	دانش مفید فناورانه و راهبردی	گفت‌وگوی نظری	فناوری راهبردها	
اعمال گفتاری توصیفی گفت‌وشنود	دانش تجربی - نظری	گفت‌وگوی نظری	نظریه‌ها	
کنش متکی به نظم (کنش هنجاری)	دانش اخلاقی - عملی	گفت‌وگوی عملی	بازنمایش‌های حقوقی و اخلاقی	
کنش نمایش‌پردازانه	دانش زیبایی - شناختی - عملی	نقادی درمان‌شناسانه و زیبایی‌شناسانه	آثار هنری	

منبع: هابرماس، ۱۳۸۴، ص ۴۴۷

اما دسته‌بندی هابرماس از علوم، او را به هدف سومش می‌رساند: هابرماس اثبات‌گرایی را مکتبی فلسفی در علوم اجتماعی می‌داند که آن را با منافع انسان در کنترل فنی مرتبط کرد. بنابراین او علم اجتماعی را به‌منزله ابزاری برای منافع اقتصادی و سیاسی به تصویر می‌کشد. لذا علم تبدیل به یک ایدئولوژی می‌شود و هابرماس آن را علت پنهان بحران‌های مشروعیت جوامع سرمایه‌داری پیشرفته می‌داند. او با رد اثبات‌گرایی به این شیوه، طرح خود را دربارهٔ هرمنوتیک، با یک چرخش انتقادی همراه کرد؛ یعنی او وظیفهٔ اصلی نظریهٔ انتقادی را تحلیل فرایندهایی دانست که به وسیله آن، افراد به شیوه‌ای به درک تفسیری از هم می‌رسند که یک حس تداوم به زندگی اجتماعی می‌دهد. هابرماس به طور فزاینده‌ای بر روی فرایندهای ارتباطی بین کنشگران به عنوان هسته نظری نظریه‌پردازی انتقادی تمرکز کرد.

۳. نقد دیدگاه هابرماس

همان‌طور که پیوزی (۱۳۷۹) مطرح کرده است: «هابرماس نظریه اجتماعی جدید و جامعی ارائه می‌کند که آشکارا انتقادی است؛ زیرا هم ملاکی که خواننده انتظار دارد بر مبنای آن در مورد این نظریه و هر نظریه اجتماعی دیگری داوری کند، و هم معیارهای مورد استفادهٔ ما برای پذیرش، رد یا صرفاً تعبیر و تفسیر جهان اجتماعی روزمره‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم، به چالش می‌طلبد» (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

نگاهی به مناظره‌ها و مشاجرات وی با منتقدان نظریه‌اش نشان می‌دهد وی تنها به دنبال اثبات نظریهٔ خود به هر شیوه‌ای است و بسیار بدبینانه به انتقادات پاسخ داده است و در بسیاری موارد نیز پاسخ‌های وی منطقی نیستند. به طور مثال:

او در مشاجرهٔ مربوط به اثبات‌گرایی، نهایتاً استدلال می‌کند که اصالت اثبات آن شیوه از اندیشه است که موجب تداوم علایق ابزاری به عنوان علایق مسلط بوده و با جایگاه آن علایق در حوزهٔ بین‌الذهانی کار اجتماعی و پیش‌فرض‌های ناآگاهانه آن علایق سروکاری ندارد. به نظر هابرماس بر خلاف مفروضات

اساس انواع دانش و اشکال استدلال در کنش ارتباطی و الگوهای معرفتی در ارتباط با هم قرار می‌گیرند:

- کنش غایی (وجه کارآمدی): رفتاری است که به سمت محاسبه ابزارهای مختلف و انتخاب مناسب‌ترین ابزار برای محقق شدن اهداف مزبور جهت‌گیری شده است. زمانی که عوامل کنش دیگری در محاسبات فرد نقش داشته باشند، چنین کنشی راهبردی می‌شود. هابرماس همچنین این کنش را «ابزاری» می‌نامد؛ زیرا به ابزار دستیابی به اهداف می‌پردازد. مهم‌تر اینکه او تأکید می‌ورزد که در مفهوم‌سازی‌های قبلی از عقلانیت، اغلب این نوع کنش «کنش عقلانی» به‌شمار می‌آمده است. او می‌گوید این دیدگاه دربارهٔ عقلانیت، بیش از حد محدود است و نظریه انتقادی را وارد یک دام مفهومی می‌کند: اگر عقلانیت غایی یا ابزار/اهداف بر جهان مدرن سایه افکنده است و در نتیجه افراد را سرکوب کرده است، پس چگونه نظریهٔ انتقادی می‌تواند جایگزین‌های عقلانی مطرح کند؟ آیا چنین نظریهٔ عقلانی‌ای کاربرد سرکوبگرانه‌تر عقلانیت ابزار/اهداف نیست؟ پاسخ این پرسش‌ها در اذعان به این مطلب نهفته است که چند نوع کنش وجود دارد و اینکه عقلانیت واقعی نه در کنش غایی بلکه در کنش ارتباطی است؛

- کنش هنجاری تنظیم‌شده (وجه درستی): رفتاری است که جهت‌گیری آن به سمت ارزش‌های مشترک یک گروه است. بنابراین کنش هنجاری به سوی همخوانی با انتظارات هنجاری گروه‌های جمعاً سازمان‌یافتهٔ افراد است. در استدلالات اخلاقی - کاربردی، مشارکت‌کنندگان می‌توانند هم درستی کنش معین را در زمینهٔ هنجار معین و هم، در سطحی دیگر، درستی خود یک هنجار را بیازمایند؛

- کنش نمایشی (وجه صداقت): کنشی است که شامل تغییر آگاهانهٔ خود نزد مخاطبان یا عموم است. این کنش از این نظر که شامل کنشگرانی است که به طور دوطرفه رفتارهای خود را تغییر می‌دهند تا مقاصد خود را نشان دهند خودمحور است؛ اما از این نظر که چنین تغییری در زمینهٔ فعالیت سازماندهی شده انجام می‌شود، اجتماعی است؛

- اعمال گفتاری توصیفی (وجه صدق): این نوع اعمال گفتاری، نه تنها تبلور دانش است، بلکه به طور صریح معرف آن است و گفت‌وشنود را میسر می‌سازد و می‌تواند تحت وجه صدق، کانون نقد قرار گیرد. وقتی مباحثات مربوط به صدق گزاره‌ها شدت می‌گیرد برهان‌های نظم به‌منزلهٔ تداوم بحث با وسایل متفاوت جهت حصول تفاهم به خدمت گرفته می‌شوند (هابرماس، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۴۶).

اثباتی، رهایی اجتماعی و تاریخ انسان یا همان روش‌های رهایی از فشارها و محدودیت‌های طبیعت دست‌یافتنی نیست. روش‌های تجربی علوم اثباتی ذاتاً محافظه‌کارانه و عامل تداوم وضعیت شیء‌گونگی و سلطهٔ علایق ابزاری هستند (هولاب، ۱۳۷۵، ص ۵).

این در حالی است که به‌صراحت می‌توان گفت زبان نیز خود نوعی سلطهٔ ابزاری است و استدلال موردنظر وی در اثبات مدعا، روشی محافظه‌کارانه برای اثبات ادعاست؛ درحالی‌که او هیچ شیوهٔ خاص دیگری را برای اثبات حقیقت و ادعا در نظریهٔ خود ارائه نکرده است. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت قدرت زبان تا حدی است که می‌تواند با استدلال، هر موضوع دلخواهی را، که به علایق شخصی فرد بسیار وابسته است، به‌منزلهٔ حقیقت به دیگران بقبولاند. بنابراین زبان و قدرت استدلال برای اثبات ادعا، خود نوعی سلطهٔ ابزاری محسوب می‌شود که عقیده‌گوینده را با استدلال به شنوندگان تحمیل می‌کند.

در مجموع نظریهٔ هابرماس منتقدان بسیاری داشته است. از جملهٔ آنها گادامر است.

[هابرماس] مشاجراتی دربارهٔ پیش‌داوری، حجیت و سنت با وی دارد. وی در مقابل گادامر که اندیشهٔ اقتدار و حجیت را ضرورتاً اقتدارطلبانه نمی‌داند استدلال می‌کند که تمجید پیش‌داوری‌های نهفته در سنت‌ها متضمن نفی و انکار توانایی‌های ما در بازاندیشی دربارهٔ آن پیش‌داوری‌هاست. هابرماس در نقد گادامر خواهان افزودن بعدی انتقادی به اندیشه تأویلی است که امکان نقد ایدئولوژی را فراهم آورد. تفاوت اصلی میان گادامر و هابرماس در رابطه با ایدئولوژی و رهایی از تفاوت نظر آنها دربارهٔ نقش زبان در کنش اجتماعی برمی‌خیزد. از نظر گادامر، زبان، نظام مبادلهٔ نابی است که از جانب قدرت یا فراگردهای اجتماعی مخدوش نمی‌شود؛ درحالی‌که هابرماس بر این است که زبان نیز ابزار سلطهٔ اجتماعی است و در خدمت توجیه روابط سلطهٔ سازمان‌یافته قرار می‌گیرد (هولاب، ۱۳۷۵، ص ۶).

نیکلاس لومان، یکی از بزرگ‌ترین منتقدان هابرماس است که نظریهٔ وی را مبنی بر این فرض که «جامعه‌های نوین و سرمایه‌داری متأخر را می‌توان به یاری شهروندان یا در قالب یک وفاق عقلانی یا هنجاری فهمید» (پیوزی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶) نوعی توهم تعبیر می‌کند؛ زیرا پیچیدگی جامعه، جایی برای رسیدن به حقیقت موردنظر هابرماس باقی نمی‌گذارد.

از سوی دیگر، از آنجاکه هابرماس بحث سلطه و محدودیت سلطه را در تحریف کنش ارتباطی یکی از موانع مهم رسیدن به حقیقت می‌داند، اولاً نظریه‌اش در جوامع سرمایه‌داری شاید قابل بحث باشد، اما نمی‌توان آن را (همان‌طور که خود تأکید کرده است) برای تمام کنش‌های ارتباطی و گفتاری به‌طور عملی صادق دانست و به نتیجه و تفاهم رسید؛ ثانیاً با توجه به اینکه این نظریه در سطح آزمون تجربی قرار نگرفته است، نکات بسیاری را که مورد سؤال و چالش قرار گرفته است بی‌پاسخ خواهد گذارد.

نتیجه‌گیری

یورگن هابرماس، در عین حال که وارث مکتب فرانکفورت بوده است، در اندیشه‌های بنیادین آن مکتب تجدیدنظریه‌هایی کرده است. شاید رشتهٔ اصلی تفکر او در سراسر آثارش را بتوان در اندیشهٔ ضرورت ایجاد پیوند میان علوم اجتماعی و آرمان‌های رهایی انسان جست‌وجو کرد. مسئلهٔ مرکزی در اندیشهٔ فلسفی هابرماس، شیوهٔ عملکرد دموکراسی‌های مدرن و دغدغه برای تعمیق آن است. در بررسی‌های او، توجه به عوامل بازدارنده و تهدیدکنندهٔ دموکراسی جای ویژه‌ای را اشغال می‌کند. هابرماس هوادار پیگیر شرکت‌فزایندهٔ مردم در تصمیم‌گیری‌ها از طریق مشارکت سیاسی است و افکار عمومی آگاه را مطمئن‌ترین وثیقهٔ جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت سیاسی می‌داند. او معتقد است که می‌باید با استفاده از همهٔ امکانات و ابزارهای موجود، از بروز قهر و خشونت در جوامع امروزی جلوگیری کرد.

هابرماس در زمینهٔ اندیشه‌های مکتب فرانکفورت مفهوم شیء‌گشتگی سراسری در جامعهٔ مدرن را به نقد کشیده و در جست‌وجوی مجاری رهایی از این وضعیت برآمده است. وی در نقدهایش بر اثبات‌گرایی، این نگرش رایج در علوم اجتماعی را بازتاب فکری سلطه و شیء‌گشتگی می‌داند. به نظر او اعتبار احکام علمی وابسته به معیارهایی است که پیشاپیش در متن پیش‌فهم‌های پذیرفته‌شده و روابط ذهنی‌گزینش شده‌اند. بدین‌سان علوم اثباتی به‌منزلهٔ بازتاب شیء‌گشتگی از موانع عمده رهایی اجتماعی هستند. عقل، زندانی علم جدید، به معنای اثباتی آن شده است. به نظر هابرماس شناخت علمی به معنای اثباتی، تنها مبتنی بر یک دسته از علایق انسانی، یعنی علایق تکنیکی است. وی در مقابل، علایق عملی انسان به درک روابط تفاهمی و بین‌ذهنی را که بر ویژگی زبان در انسان تکیه دارند، مبنای حوزهٔ شناخت تأویلی می‌داند. بر همین اساس است که هابرماس از دو خط عقلانیت در تمدن، یعنی عقلانیت ابزاری و عقلانیت فرهنگی بحث کرده است. نظریهٔ هابرماس به‌طورکلی مبتنی بر بازسازی نظریات مارکس، وبر و مکتب فرانکفورت بوده است. از نظر هابرماس، وبر و مارکس دچار نوعی تقلیل‌گرایی مشترک شده‌اند. مارکس زیربنا را اقتصاد و فرهنگ را روبنا معرفی می‌کند، درحالی‌که هابرماس فرهنگ را نیز از اجزای دانش می‌شمارد که در نیروهای تولیدی مارکس نادیده گرفته شده است. هابرماس فرهنگ را یک نوع کنش می‌داند و بر اساس معانی ذهنی آن به کنش ارتباطی از نوع زبانی نمایان می‌گردد و به عبارت دقیق‌تر، در قالب فرایندهای اقتصادی تقلیل یافته است. مثلاً هابرماس کار را یکی از مقولات معرفت‌شناختی می‌داند، درحالی‌که مارکس آن را از جنس اقتصادی معرفی می‌کند.

در بازسازی اندیشه وبر، هابرماس بر نظریه عقلانی شدن تأکید بسیار کرده است و با نقد فرایند عقلانیت ابزاری، مفهوم عقلانیت ارتباطی را عرضه می‌دارد که اساساً فرایندی رهایی‌بخش است. وبر خود خط اولیه عقلانیت فرهنگی را ترسیم می‌کند، لیکن در نیمه راه، دنباله فرایند عقلانیت را در عقلانیت ابزاری و بوروکراتیک می‌جوید. به نظر هابرماس برداشت مکتب فرانکفورت از عقلانیت به نیمه ابزاری آن محدود بوده است. مکتب فرانکفورت ویژگی‌های اصلی جامعه مدرن را عقلانیت ابزاری، شیء‌گشتگی، آگاهی کاذب و از دست رفتن معنا و آزادی می‌داند؛ اما هابرماس در بازسازی مکتب فرانکفورت به نقد اندیشه «دیالکتیک منفی» آن مکتب می‌پردازد و در پی یافتن رد پای عقل ارتباطی در عصر سلطه عقلانیت ابزاری برمی‌آید. باید فضاهایی را که هنوز دستخوش عقلانیت ابزاری و شیء‌گشتگی نشده‌اند، یافت. بی‌شک به نظر هابرماس از این دو فرایند عقلانیت، فرایند تکنیکی بسیار نیرومندتر بوده و حتی فرایند ارتباطی را در خود جذب و نابود کرده است. نتیجه، پیدایش آگاهی و فرهنگ ابزاری بوده است. شیوه فکر اثباتی، نگرش تفاهم و ارتباط عقلانی و بین‌الذهانی را تضعیف می‌کند و در نتیجه «عرصه عمومی» رو به زوال می‌رود و عقل ارتباطی در چنبر سلطه و سیستم گرفتار می‌آید.

بدین سان هابرماس با بازسازی اندیشه‌های مارکس، وبر و مکتب فرانکفورت، در مقابل مفهوم عقلانیت ابزاری همه‌گیر، اندیشه فرایند رهایی‌بخش عقل ارتباطی را مطرح می‌سازد. گسترش حوزه عقلانیت ارتباطی مستلزم گسترش توانایی‌های کلامی و ارتباطی است. از اینجا هابرماس به مفهوم «وضعیت کلامی آرمانی» می‌رسد که در آن توانایی‌های ارتباطی و کلامی لازم برای ایجاد جهانی عقلانی، تحقق می‌یابند. بنابراین عرصه فعالیت سیاسی رهایی‌بخش در سرمایه‌داری متأخر، حوزه عمل تفاهمی و ارتباطی فارغ از سلطه است. پس راهی برای رهایی از شیء‌گشتگی فراگیر مورد نظر مکتب فرانکفورت وجود دارد. به نظر هابرماس، برخلاف نظر مارکس و حوزه نیروهای تولید یا کار اجتماعی و روابط تولید یا روابط اجتماعی، تابع دو عقلانیت متفاوت‌اند: حوزه اول، حوزه عقلانیت ابزاری و حوزه دوم حوزه عقلانیت تفاهمی و کلامی است. چنان‌که گفتیم در وضعیت کلامی ایدئال توانایی و عقلانیت ارتباطی و تفاهمی به کمال می‌رسد. در واقع وضعیت کلامی ایدئال، پدیده‌ای ساخته ذهن نیست، بلکه در همه روابط گفتاری مندرج است و خود راهنمای تکامل به سوی ارتباط عقلانی سراسری است که در آن فرد می‌تواند امکان «عمومی» شدن علایق خود را دریابد؛ اما مشکل اصلی تبدیل علایق خصوصی به علایق عمومی است. نهایتاً رسیدن به راه‌حل مورد نظر هابرماس مستلزم پرهیز از تقلیل حوزه ارتباط و حیات

سیاسی به حوزه کار و نیروهای تولیدی است. رهایی و رسیدن به وضعیت کلامی ایدئال نیازمند نقد ایدئولوژی، یعنی زدودن کژی‌ها و اختلال‌های ایدئولوژی از پیکر ارتباط کلامی است. حقیقت، خود محصولی تک‌ذهنی نیست، بلکه عنصری بین‌الذهانی است که در عمل کلام ظهور می‌یابد. بدین سان حقیقت به داوری بین‌الذهانی وابسته است. بنابراین هابرماس، نظریه گفتاری حقیقت را در مقابل نظریه‌های اثباتی و تک‌ذهنی مطرح می‌کند. حقیقت تاکنون به طور کامل به دست نیامده؛ زیرا تاریخ گذشته مبتنی بر ارتباط کلامی ناقص و مختلی بوده است. به نظر هابرماس حقیقت برخاسته از وضعیت کلامی غیرمخدوش است؛ یعنی تصویری از «خلاف واقع» است که بر اساس آن می‌توان واقعیت را نقد کرد. حقیقت به این معنا اساس وجوه سه‌گانه تکامل در نظریه هابرماس را تشکیل می‌دهد. در وجه اول، یعنی وجه نیروهای تولیدی و حوزه کار و علایق تکنیکی، تقلیل پیچیدگی‌ها غایت حقیقت است. در وجه دوم، یعنی در حوزه عمل کلامی و ارتباطی، حقیقت در گروه افزایش پیچیدگی‌های عرصه عمومی قرار دارد. نهایتاً در وجه سوم، یعنی در حوزه آموزش‌های رهایی‌بخش، نقد ایدئولوژی لازمه حصول حقیقت است. به‌طور کلی وظیفه نظریه انتقادی از دیدگاه هابرماس در هم شکستن ظاهر شیء‌گونه علم و ایدئولوژی و جامعه است، و عمل ارتباطی و کلامی، راه‌حل مسائل مربوط به حقیقت و اعتبار و رسیدن به علایق کلی را تشکیل می‌دهد. علایق کلی فراتر از حوزه اداری و اقتصادی قرار دارد؛ اما تنها در حوزه کلام و عقل ارتباطی، گذر از علایق جزئی به علایق عقلانی و کلی ممکن می‌گردد.

منابع

اباذری، یوسف، ۱۳۷۷، *خرد جامعه‌شناسی*، تهران. طرح نو.

پیوزی، مایکل، ۱۳۷۹، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس.

هابرماس، یورگن، ۱۳۸۴، *نظریه کنش ارتباطی*، ترجمه کمال پولادی، تهران، ایران چاپ.

هولاب، رابرت، ۱۳۷۵، *یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.